

بامسلمانان رقابت میکردند و در پزشکی ، ریاضیات و علم نجوم افراد سرشناس از میان آنان برخاستند و از پنجاه هزار صنعتگران و هنرمندان ساکن بغداد بیشتر آنها عیسائی بودند . کویشان آباد و بازارها ، کلیساها و خانقاهها رونق داشت و روزهای يك شنبه بسیاری از مسلمانان بدکلیسا میرفتند .

آب و هوای بغداد چنانکه در پیش اشاره کردیم آب و هوای بغداد سازگار و سالم بود و بگفته انوری :

صبا سرشته بغاکش طراوت طوبی هوا نهفته در آتش حلاوت کوثر
بازارها همیشه پراز کالاهای گوناگون و نرخ همه چیز ارزان بود . خشکسالی کمتر اتفاق می افتاد و هوای شهر و پیرامون آن در زمستان سرد و گاهی برف و باران میبارید چنانکه در تابستان هوا بسیار گرم میشد ، بزرگان در ناز و نعمت بسر میبردند و زحمت کشان مانند طبقه کارگران امروزی شهرهای نیویورک و لندن و پاریس بواسطه کمی مزد و کار زیاد روزگار خوشی نداشتند :

با هم نفسی بسر برد عمر عزیز
ضائع نگذارد از جوانی نفسی

بغداد دار لاهل المال طیبه
وللمفالس دار الضنك والضیق

اثیر او هائی گوید:

گر تو خواهی که جهان جمله بیک جا بینی
و از جهان را همه در عیش مهیا بینی
همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد
و آنکهی همچو فلك گرد ثریا بینی

تأثیر دجله در

آبادانی بغداد

همانطور که رودخانه نیل سبب آبادانی مصر و قاهره گردیده ، دجله نیز در عمران و زرخیزی بغداد تأثیر فراوان داشت . این رود نه تنها عامل مهمی

در افزایش محصولات کشاورزی بود بلکه بندرگاه معتبری برای ورود کالاهای بازرگانی از هند ، عربستان ، چین ، مصر و شام بشمار میرفت . کناره های رود بی اندازه دلفریب بود ، شکارگاهها ، باغ ها و بوستانها بر اثر آب دجله همه سرسبز و خرم بنظر میرسید و منظره رودخانه در شب بیش از روز جلب توجه میکرد ، هزاران کشتی در آمد و شد بودند و از روشنائی فانوسها و چراغ کاخها ، کنار دجله مانند يك پارچه الماس میدرخشید؛ چو در شب زانجم ره کهکشان

کشتیها برنگ ساده یا رنگارنگ بشکل دهان شیر، چتر طاووس، عقاب شکاری ، مار ، اسب و فیل روی آبها در شناوری بودند ، زورق ها و قایق های بانوان حرم مانند کاخ های شناور که دارای همدگونه وسائل راحتی باشد، حرکت میکردند .

بطوریکه حکیم انوری بغداد آن زمان را ضمن قصیده ئی چنین توصیف میکند :

خوشانوا حی بغداد جای فضل و هنر که کس نشان ندهد در جهان چنان کشور
سواد او بمثل چون سپهر مینا رنگ هوای او بصفه چون نسیم جان پرور
کنار دجله ز ترکان میمنه خالص میان رجه ز خوبان ماه رخ کشر
هزار زورق خورشید شکل بر سر آب بر آن صفت که پراکنده بر سپهر اختر
به شبه باغ شود آسمان بوقت غروب بشکل چرخ شود بوستان بوقت سحر
بوقت شام همی این بان سپارد گل بگاه بام همی آن باین دهد اختر

شکفته نرگس بویا بطرف لاله ستان چنانکه در قدح گوهرین می اصفر
 بخاصیت همه سنگس عقیق لؤلؤبار به منفعت همه خاکش عبیر خالید بر
 نوای طوطی و بلبل، خروش عکروسار همی کنند خجل لحن های خنیاگر
 و نیز سلمان ساوجی در مدح بغداد گفته :

ای قبله سعادت و ای کعبه صفا جای خوشی و نیست نظیر تو هیچ جا
 هر طاق از رواق تو چرخ زمین نبات هر خشت از اساس تو جام جهان نما
 در ساحت تو مروجه جنیان بود شمال در مجلس تو مجمره گردان بود صبا
 چون روضه بهشت زمین تو روح بخش چون چشمه حیات هوای تو جان فرا
 بازار خورچو سایه او سرد در تموز پشت زمین به بهشتی او گرم درشتا
 بغداد سایه بر سر آفاق از آن فکند کافکند سایه بر سر او سایه خدا

منصور در سال ۱۳۶ هـ. از برادرزاده اش عیسی

ولایت عهد مهدی

والی کوفه خواست از ولایت عهدی کناره گیری کند

تا بتواند پسرش **المهدی** را جانشین خود سازد و چون موضوع جانشینی
 خلیفه اهمیت زیاد داشت از اینرو **خالد** را بیاری خود طلبید. عیسی طبق
 فرمان **سفاح** خود را جانشین بالاستحقاق خلافت میدانست و حاضر نبود
 از حق شرعی خود صرف نظر کند ولی **خالد** با بیانات مفصلی که در
 حضور سران و بزرگان دولت کرد او را آماده کناره گیری ساخت و بر
 اثر تدبیر و سیاست خود برای **مهدی** بیعت گرفت و بر اثر این خدمت
 مورد تقدیر و نوازش مجدد خلیفه قرار گرفت و سمت آموزگاری و
 سرپرستی ولیعهد را عهده دار گردید و در سفر و حضر همراه او بود. ولی
مهدی در حکومت ری و طبرستان بیشتر اوقات خود را در عیش و عشرت
 بسر برده کمتر بحال رعایا توجه میکرد، روزها به گردش و شکار میرفت

و شبها به باده نوشی میپرداخت تا آنکه روزی خالد با او گفت: شما دشمنان و بدخواهان و مدعیان زیاد دارید و اگر امروز شهرت و اعتباری برای خود بدست نیاورید سر نوشت کشور چه خواهد شد؟

باید سپاه را تقویت کرد و بیشتر در آمد کشور را صرف ساز و برگ آن نمائید، مالیات ها را وصول کرده به شکایات مردم رسیدگی کنید، از حالات دشمن همواره باخبر باشید و جریانات داخلی را با اطلاع مقام خلافت برسانید، آنگاه اگر فرصتی دست داد بشکار و گردش از خود رفع خستگی کنید! ... از آن تاریخ همدی کمتر به عیش و نوش و شکار پرداخت و بیشتر بر رسیدگی حال رعایا وقت خود را بسر میبرد.

روزی همدی به همراهی خالد و فوجی از

هوش خالد

سربازان بشکار رفته بود. در بلندی از دور بنظرش

رسید و با چند تن از همراهان برای تماشا بدرون آن رفت، ناگهان گردی از طرف شمال برخاست، خالد رو باو کرده گفت اکنون هوا صاف و آرام است و تصور میکنم این گرد و خاک سم ستوردیلمیان است که بر ما شیخون میزنند ... همدی از شنیدن اظهارات او خواست براه خود باز گردد ولی خالد عنان اسبش را کشیده گفت: دشمن از راه دور و دراز حمله ور شده و سربازان او فرسوده و گرسنه و تشنه اند و با سربازان تازه نفس ما پایداری نمیکنند و اگر بر گردیم نه تنها بدنام و رسوا میشویم بلکه بر جرأت و جلالت اومی افزائیم .. همدی با سربازان کم خود بی درنگ بحمله پرداخت، دیلمیان شکست سختی خوردند و عده زیادی از آنها کشته و گروهی اسیر و گرفتار گردیدند، غنائم زیاد بچنگش افتاد و گزارش جنگ را با اطلاع پدرش رسانید .. پس از

آن جنگ بر عزت و احترام برمکیان در دستگاه خلافت افزوده گشت و منصور از هوش و پیش بینی خالد بسیار خوشوقت گردید و در سال ۱۴۸ او را بسمت فرمانداری موصل^{۹۳} انتخاب نمود.

در آن تاریخ کردها شوریده با حکومت مرکزی مخالفت میکردند ولی خالد با سیاست عاقلانه خود در مدت کوتاهی آرامش را برقرار ساخت و سیصد هزار نفوس اکراد را باطاعت خلیفه در آورد و یحیی و فرزندش نیز مورد توجه قرار گرفتند و رفته رفته کارهایی بآنها ارجاع گشت.

سپس منصور او را بحکومت ری و طبرستان حکومت ری و فارس و فرزندش یحیی را بمعاونت حکومت ری فرستاد

و پس از هفت ماه خدمت در ری به ایالت فارس و پسرش به حکومت آذربایجان انتقال یافتند. علت انتقال او به فارس بیشتر بر اثر سعایت و بد خواهی ابویوب موریانی وزیر بود، چون خالد را رقیب سرسخت خود میدانست همیشه از او بدگویی میکرد و در فکر آن بود که خالد را بجا های دور دست روانه کند ولی بر اثر حسن سلوک و جلب رضایت مردم دیگر منصور به سخن چینی موریانی چندان اعتنائی نمی نمود.

خالد در حکومتهای خود با عدل و داد با مردم طرفدار حکومت رفتار میکرد، شکایات را مورد رسیدگی قرار میداد و نمیکذاشت حق کسی پایمال گردد. ابن خلکان مینویسد: یحیی در عقل و تدبیر، فضل در بخشش، جعفر در سخنوری و بلاغت، محمد در راحت طلبی و موسی در شجاعت و مردانگی سرآمد روزگار خود بودند ولی تمام این صفات و مزایا در خالد جمع بود.

صاحب تاریخ الفخری^{۹۴} مینویسد :

خالد برمکی از بزرگان دولت عباسی
مردی دانشمند ، بزرگوار ،
هوشیار ، بیدار مغز و دوراندیش
بود و او را سقاچ بوزارت برگزید.

وكان خالد بن برمك من رجال -
الدولة العباسية فاضلاً جليلاً
كريمًا حازمًا يقظاً استوزره
السقاچ

جهشیاری میگوید :

خالد برمکی مردی بخشند ،
بزرگوار ، شریف ، بسیار دست و دل
باز و از خود گذشته و دارای عقل
سالم و فکر صائب بود .

كان خالد بن برمك سخياً ، جليلاً ، سريعاً
فسيلاً ، كثير الاحسان ، صحيح العقل
سديد الرأى

ماهر اندازه بخواهیم از فضل و کمال ، علم و ادب ،
تدبیر و سیاست ، بزرگواری و سالاری خالد صحبت
بداریم باز هم حقش ادا نگردید است زیرا او بود
که به امارت ، وزارت بلکه سلطنت عباسیان رونق و اعتبار داد و از عهده
حکومت نابسامان چند استان مهم بخوبی برآمد و پسرش یحیی را به تعلیم
و تربیت و سرپرستی هارون وارث تاج و تخت معین کرد .

بزرگواری
و سالاری

بسیاری از خلفای اموی و عباسی بزیارت خانه
خدا اشتیاق داشتند و با شکوه و جلال زیاد
مناسک حج را برگزار و کاروانیان حج را از گوشه
و کنار مملکت در دارالخلافة جمع آوری میکردند .

مرگ ابو جعفر
منصور

در سال ۱۵۸ هـ. کاروانیان مکه در میدان **باب الکوفه** جمع شدند، هودج ها و تخت روانهای شتران سواری زینت شده و روپوش های زیبا روی قبه هودج ها کشیده بودند. حجاج خشکبار، خرمسای تازه، نان کلوچه و مشکهای پراز آب برای توشه راه برداشته بودند، شتر امیر حج (سرپرست کاروان) که پیش از سایر شترها آرایش شده بود از دور جلب توجه میکرد. وظیفه امیر حج جلوگیری از پراکندگی زائران، حفظ بار و بنه و راهنمایی کاروان از جاده های دارای چاه آب بود و در صورت بروز اختلاف به شکایت کاروانیان نیز رسیدگی میکرد.... **مرکوب ابو جعفر منصور** فیل سفیدی بود و برای نخستین بار یک خلیفه عرب فیل سوار بمکه میرفت. روپوش عمارتی خلیفه زربفت و سبزرنگ بود. او عصای خلافت در دست داشت و جبهه رنگینی در بر کرده بود و از چهره گندمگون، اندام باریک، سیمای درخشان و چشمان سیاه و درشتش آثار بزرگی نمایان میشد و فوجی از سربازان با پرچم های سیاه کاروان را نگهبانی میکردند. همین که آفتاب طالع میشد صدای گوش خراش کوس برای اعلام حرکت در هوا برمیخاست.

مهدی برای خدا حافظی یا پدر تا قصر **عبدویه** (بفاصله دو روز از بغداد) دنبال کاروان رفت سپس یکدیگر را در آغوش کشیده از هم جدا شدند، ولی **منصور** در راه بیمار شد و در سه میلی مکه در سن ۶۵ سالگی از دنیا در گذشت و در نزدیکی مکه معظمه در محاسی بنام **ثنیة العلاء بخاک** سپرده شد.

او یکی از سیاستمداران خلفای عباسی و مردی هوشیار و کفایت شعار بود. هنگام مرگ گذشته

حالات منصور

از جواهر و زیورآلات معادل یکصد و هشتاد میلیون دینار نقد برای ولیمهد خود گذارد. طرز رفتار فرمانداران و عمال خود را از نظر دور نمیداشت و برای این کار جاسوسان زیاد به گوشه و کنار میفرستاد و اگر از طرف یکی از نمایندگان او دست اندازی بمال رعیت میشد تمام دارائی او را مصادره میکرد و در دیوانی بنام **بیت المظالم** کنار میگذاشت تا بعدها میان فقرا تقسیم بنمایند.

این خلیفه بجای وصول مالیات نقدی از محصولات کشاورزی اصل مقاسمه (تقسیم محصول میان رعیت و دولت) را اجرا میکرد و از بازرگانان عوارض میگرفت. پس از خواندن نماز صبح به نامه‌های دولتی رسیدگی میکرد بعد **خاندان** و ارکان دولت حضورش میرفتند... آنگاه بکارهای آرتش میپرداخت و نا پاسی از شب گذشته زیر نامه‌های رسیده دستورهائی مینوشت و پس از شام بخوابگاه خود میرفت و در آنجا داستان پردازان و شاعران از جنگهای پیش از اسلام برایش حکایاتی نقل میکردند... او به آرتش توجه خاص داشت و آلات حرب و سلاح سپاهیان او از هر جهت مناسب بود و افسران او بیشتر ایرانی نژاد بودند. در عصر او بسیاری از کتابهای علمی و فنی از یونانی به عربی ترجمه شد و اساس علوم مذهبی پایه گذاری گردید. تمدن ایران بخصوص آداب خوراك و پوشاك در زمان او رواج یافت. هر چند او مسلمانی خداشناس بود ولی بسیاری از سادات را به تحريك **موریانی** وزیر خود شکنجه میداد و یازندان می انداخت، در حرمرای او بیش از سه بائوسه کنیز نبودند و نه پسر و يك دختر از خود باقی گذارد.

۹ - ابو عبد الله محمد مهدی سومین خلیفه عباسی

۱۶۱-۵۱۵۸

خدمات خاند
خاند مانند گذشته باصلاح امور مالی استان فارس ادامه داد . در سال ۱۶۳ هنگام اردو کشی قسطنطنیه مهدی او را بعنوان مشاور و پسرش یحیی را بسمت دبیری و سررشته زاری همراه خود برد . در لشکر کشی دوم که از جنگ اول بسیار سخت تر بود یحیی نیز از همراهان بود. در این جنگ هارون فرمانده نیروهای اسلام پیکار خونینی کرد و خود را به بغاز رسانید و در سر راه بسیاری از دژها و سنگرها و سربازخانه های دشمن را ویران ساخت و اموال زیاد به غنیمت گرفت .

مهدی و حالات او
مهدی که پس از پدر بر تخت نشست مردی بخشنده و مهربان و برخلاف سیاست پدر رفتار میکرد و چند بار به قسطنطنیه لشکر کشی کرد .

امام ابو یوسف را بسمت قاضی القضاة معین کرد و برای حفظ هیبت و جلال خود تا یکسال پشت پرده می نشست سپس دربار عام حضور یافت . امراء اهل بیت را که پدرش گرفته بود با آنها برگردانید و نیز دستور داد جریمه هایی که در صندوق بیت المال المظالم جمع آوری شده بود بصاحبان آنها برگرداند . او همه روزه در دربار می نشست و به شکایات

رسیدگی میکرد. در نخستین زیارتخانه خدا دستور داد در دیوار آن مکان مقدس را بامشک و عنبر معطر کردند، هفتصد هزار درهم و دینار ریختند و پنجاه هزار دست لباس میان نهندستان و بینوایان حجاز تقسیم کرد، برای گروهی از انصار مستمری برقرار کرد و بد بسیاری از آنان مشاغلی در عراق داد، مسجد نبوی را تعمیر کرد و در راه بغداد - مکه جابجا مسافرخانه‌ها، سراها، آبگیرها و چاههای آب برای مسافران ساخت و در طول راه سنگهای فرسنگ شمار نصب گردید. هاشم بن حکیم معروف به پیغمبر نقابدار خراسان در زمان او از مرو ظهور کرد و او همان شعبده باز است که از چاه نخشب ماه مصنوعی بیرون می‌آورد که روشنائی آن ۱۲ تا ۱۲ میل راه را روشن میساخت و میگویند او از پیروان ابومسلم بوده است.

مرگ مهدی این خلیفه در ۴۳ سالگی در سفر مشرق و در

محلی بنام ماسندان زندگی را بدرود گفت

مدت سه سال سلطنت کرد. وزیر اعظم او یعقوب بن داود بود و بیشتر کارهای بزرگ که در خلافت او انجام مییافت روی نظر و کاردانی آن وزیر باندیر بود و دست آخر بر اثر سخن چینی دشمنان مهدی او را به زندان فرستاد و پس از چند سال در زمان هارون نجات یافت.

هارون در فوت پدرش حضور داشت و مطابق قرارداد هادی را

فوری بخلافت اعلام و خود پیش از دیگران با او بیعت کرد و خاتم خلافت و رداء و عصای پیغمبری را برایش فرستاد.

۱۰- ابو الفضل یحیی بن خالد

تولد و تربیت
این پسر نامدار و بلند اقبال خالد در سال ۱۲۰ هـ در عصر هشتم چشم بدنیاش گشود و چون پدرش در آن تاریخ شغلی در دستگاه خلافت نداشت یحیی دوران کودکی را در سختی بسر برد و در حقیقت خوشبختی او از پانزده سالگی آغاز میگردد. راجع به تعلیم و تربیت او چیزی در کتابهای تاریخ بنظر نمیرسد ولی میتوان گفت که خالد سرپرستی پدرش را بچندان از استادان و دانشمندان واگذار کرد، و پس از آنکه در دربار خلفای عباسی رخنه یافت یحیی را در سال ۱۵۹ هـ بعنوان عامل آذربایجان معرفی نمود. خالد در خلافت مهدی مورد اعتماد قرار گرفت و خلیفه همواره در امور لشکری و کشوری با او مشورت میکرد و چون فرصت مناسبی دست داده بود فرزندش را به پیشکاری و سرپرستی هارون الرشید گماشت.

تعلیم هارون
هارون از کودکی در دامن یحیی پرورش یافت و بر اثر تعلیمات عالییه او و استعداد خدادادی دوره فرمانروائی او از درخشنده ترین دوره های حکومت اسلامی بشمار

میروید . رسم خلفای اموی این بود که فرزندان خود را برای آموختن زبان و ادبیات عرب در میان قبایل صحرائنشین میفرستادند ولی هارون و فرزندان او در خانه خود از فیض صحبت برهمنیان و علمای کم نظیر آن عصر بهره‌های زیاد اندوختند .

۱۱ - ابو محمد موسی الهادی چهارمین

خلیفه عباسی

۱۷۰ - ۵۱۶۹ هـ

پس از درگذشت مهدی، هادی خودش را از تخت نشینی هادی جرجان به بغداد رسانید و بیدرتنگه به انتخاب ارکان ذوات و نظم و نسق استانها پرداخت. ابوالفضل ربیع را بوزارت برگزید و یحیی برمکی را بهمان سرپرستی و دبیری هارون ابقاء کرد و او را از سایر خدمات دولتی معاف نمود.

این خلیفه مردی تبهکار و ستمکار بود و شایستگی حکومت هادی شأن و شوکت خلافت را نداشت. بیشتر وقت خود

را به باده نوشی بسر میبرد و مادرش خیزران مانند گذشته در کارهای کشوری دخالت میکرد. سران و افسران هر روز بامداد نزد او جمع میشدند و بدخواه خود احکامی بدست آنها میداد و پس از چهار ماه میان مادر و فرزند اختلاف سختی رخ داد و کار به جنگال و کشمکش رسید.

رقابت هادی با هارون
 هارون نیز از رفتار و کارهای ناهنجار برادر
 خود دل خوشی نبود زیرا هادی میخواست
 برخلاف وصیت پدر او راز ولایت عهدی معزول و پسر نابالغش جعفر را
 جانشین خود سازد، چنانکه شاعری این موضوع را ضمن چند بیت شعر چنین ادا
 کرده است :

به هارون اندرز دادم ولی او نصیحتم
 را نپذیرفت و هر نصیحت ناپذیری
 پشیمان است. من او را باخاطر نزدیکی
 و خویشاوندی میخوانم و او از روی
 بی انصافی دوری میجوید و اگر در
 انتظار او امروز و فردا نمیگردم
 هر آینه بر خلاف میل بگفتم
 گوش میداد .

نَصَحْتُ لِهَارُونَ فَرَدَّ نَصِيحَتِي
 وَ كَلَّ امْرُؤٌ لِدَقْبَلِ الشَّجِّ نَادِمٌ
 وَ ادْعُوهُ فَلَا يَمُرُّ الْمُؤَلَّفُ بَيْنَنَا
 فَيَبْعَدُ عَنْهُ وَ هُوَ فِي ذَاكَ ظَالِمٌ
 وَ لَوْلَا ادْتِظَارِي مِنْهُ يَوْمًا اَلِي غَيْدِ
 لِعَادَالِي مَا قَلْتُهُ وَ هُوَ رَاغِمٌ

جهشگیری^{۹۵} مینویسد: هارون میخواست از ولایت عهدی کناره گیری
 کند ولی یحیی با او موافق نبود زیرا یقین داشت که پس از تخت
 نشینی هارون او نیز بوزارت رسیده و یکی از آرزوهای دیریندش عملی
 خواهد گشت ، از طرفی دیگر هادی با آنکه از مخالفت یحیی آگاه
 بود کوشش میکرد نظر او را نسبت بخود جلب کند . نویسنده جامع
 الحکایات^{۹۶} مینویسد: روزی هادی یحیی را طلبیده باو گفت باید هارون
 را بد کناره گیری از مقام ولایت عهدی و ادارکنی و من انجام این کار
 را از تو میخواهم .. یحیی آشفته و پریشان حال بخانه بازگشت و ضمن
 گفتگو با یکی از غلامانش بخشم آمده سیلی محکمی بصورتش نواخت

که از ضربت آن نگین انگشتری گرانبهایش شکسته روی زمین پخش شد و چون به فال و شکون عقیده داشت رنجیده خاطر گشت ولی یساک شاعر ایرانی کد در آنجا حضور داشت این دو بیت را فی البدیئه برایش ساخت :

انگشتری از شکست و افتاد نگین ز نهار بدین سبب نباشی غمگین
آن حلقه گشاده گشت و آن بند شکست فالی است نکونیک بیدیش درین

یحیی از شنیدن این شعر خوشوقت شده آنرا بقال نیک گرفت ولی چون از انجام آن مأوریت خود داری میکرد خلیفه او را بزندان فرستاد.

او پیش از رفتن بزندان نامه‌ئی برای خلیفه نوشت

گفتگوی هادی

و از او اجازه ملاقات خواست و پس از شرفیابی

و یحیی

برایش چنین گفت عمل نکردن بوصیت پدر

بسیار اثر بد در رعایا میگذارد و مشکلات تازه برای خلافت بوجود خواهد

آورد ، زیرا هر گاه خلیفه از تعهدات خود سر باز زند چگونه مورد اعتماد

افراد ملت خواهد بود ؟ جعفر^{۹۷} جوانی نوری و هنوز سرد و گرم روزگار

نچشیده و اگر خدای نخواسته پای خلیفه از میان برود ، طبق سیاست

و شریعت چد کسی پیشوای مسلمانان خواهد گشت ؟ و چه بسا زمام خلافت از

دست فرزندان مهدی بدست دیگران بیفتد ... سپس در دنباله سخنانش

افزود : بخدا سوگند همین که جعفر بمن بلوغ رسد من هارون را به بیعت

با او وادار خواهم ساخت ... خلیفه چیزی در جوابش نگفت. او بزندان

رفت و هارون بیش از پیش زیر فشار قرار گرفت .

هر نامه^{۹۸} بن اعمین گوید: روزی هادی مرا احضار کرد و چون

بد اخلاق و روحیه او آشنا بودم از ترس بر خود لرزیدم ... پس از آنکه

بار یافتم بمن گفت : هر نامه^{۹۸} من از این سگ بی دین (یحیی بن خالد)

آرام و قرار ندارم، این دشمن سرسخت جز تحریک‌بران لشکر و امرای دولت کار دیگری ندارد و در پس پرده پیوسته تلاش میکند تا برای ارباب خود (هارون) بیعت بگیرد و او را جانشین من سازد.

از این جهت میخواهم فوری نزد هارون رفته
احکام هادی

باو بگوئی برادرت ترا احضار کرده بعد او را
 بخانه خود برده در آنجا کارش را تمام کنی .

هر تمه گوید از شنیدن فرمان او بوحشت افتاده در جوابش گفتم:
 هارون برادر تویی شما و ولی عهد خلافت است ... اگر فرمان شما را
 اجرا کنم جواب خدا را چه خواهم داد؟ گفت اگر حکم مرا اجرا کنی
 سرت را خواهم برید، آنگاه افزود: پس از اجرای این حکم بسزندان
 میروی و زندانیان از آل ابوطالب را یا می‌کشی و یا در دجله غرق میکنی،
 بعد بفرماندهی لشکر به کوفه رفتند و خواهان ما را بیرون شهر میبری
 سپس شهر را بدآتش می‌کشی... گفتم چگونه میتوانم با این همه تباهی و ویرانی
 و آدم‌کشی دستهای خود را آلوده سازم؟ گفت: این مردم همگی دشمن و بدخواه
 من اند و از آل ابوطالب حمایت میکنند و بیشتر فسادها و فتنه‌ها زیر سر
 مردم کوفه است ... بهر حال باید در نیمه‌های شب هارون را بکشی بعد
 سایر دستورها را اجرا کنی ... آنگاه به حرم سرای خود شتافت ... من
 سراسیمه بخانه رفته بفکر اقدام در تاریکی شب سوار اسبی شده به
 سرزمینهای ناشناس فرار کنم ولی از شدت خستگی و آشفتگی خیال
 ناگهان بخواب رفتم، هنوز ساعتی نگذشته بود که یکی از غلامان مرا بیدار
 کرده گفت بر خیز خلیفه ترا احضار کرده است .. من شهادتین را خوانده
 از جا برخاستم و ترسان و لرزان خود را بکاخ خلافت رسانیدم . پس از
 عبور از چند تالار و سرسرا بنزدیکی حرم سرا رسیدم ، پیش خود فکر

کردم شاید خلیفه میخواهد مرا بجرم ورود به اندرون بقتل رساند ، تاب و توان خود را از دست داده برای پیش رفتن نداشتم و هر اندازه غلام اصرار میکرد قدم از قدم بر نداشته گفتم چگونه میتوانم به حرم سرای خلیفه وارد گردم .. ناگهان صدائی از درون اطاق بگوشم رسید که میگفت: هراتمه وای بر تو ! داخل شو .. از شنیدن صدا سرا پای بدنم به لرزه افتاد زیرا صدای خمیزران مادر خلیفه بود که در دنباله کلاهش گفت : ترا برای کارفوری احضار کرده‌ام ، پیش بیا ، داخل شو .. پس از آنکه وارد اطاق شدم از پشت پرده گفت‌های از دنیا رفته و خدا خواست که تو و تمام مسلمانان از گزند وجود او در امان بمانید .. نگاه کن چگونه جسدش روی تخت افتاده ... همین که پرده را بالا زدم دیدم خلیفه چشم از جهان بسته است . من نیز شکر خدای بجا آورده از خمیزران پرسیدم چه وقت در گذشته؟ گفت احکامی که برای کشتن فرزندان هارون و آل ابوطالب و مردم کوفه بتو میداد تمامی را از پشت پرده شنیدم و همینکه به اندرون آمدم گریان و نالان از او خواستم تا از اینهمه خونریزی چشم پوشی کند ولی بگریه و ناله‌هایم توجهی نکرد بلکه مرا سرزنش و ملامت نمود و دست آخر شمشیر برویم کشیده گفت اگر ساکت نشوی سرت را خواهم برید .. کمی بعد بخواب رفت ، هنوز ساعتی نگذشت بود که ناگهان از جایش پرید سرفه شدیدی برایش دست داد و راه تنفس او بند آمد ، ظرف آبی بدستش دادم ولی آب مانند حلقه‌داری بود که یکباره بزندگانی او خاتمه داد !

موسی الهادی عمرش وفا نکرد و پس از یکسال و دو ماه خلافت در ۲۶ سالگی از دنیا رفت . او نخستین خلیفه عباسی بود که نگهبانانی (گارد شخصی) برای خود گماشت ، بانی دینان و زندیق‌ها دشمنی میکرد ،

از میان سلاح‌های جنگی به تیر و کمان علاقه زیاد داشت و هر روز ساز
 و آواز می‌شنید و مجالس طرب برپا میداشت، به خوانندگان و سراینندگان
 زیاد بخشش میکرد و یکبار سیصد هزار در هم به سلم‌التحاسیر شاعر برای
 يك قصیده صاه داد. فضل بن ربیع و ابراهیم موصلی از ندیمان خاص او
 بودند، در حق ارکان دوات زودیدگمان میشد و فرزندان زیاد از خود
 گذارد.

۱۲- ابو جعفر هارون الرشید پنجمین خلیفه عباسی

۱۹۳ - ۵۱۷۰ هـ

این خلیفه نام آور اسلام پس از هرگ ناگهانی
برادرش بر تخت نشست و جعفر پسر خرد سال
او نیز از ادعای جانشینی پدر دست کشید. خیزران^{۹۹}

تخت نشینی
هارون

حکایت میکنند که پس از مرگ هادی بد هر ثمه دستور دادم یحیی برمکی
را فوری از زندان آزاد کرده با او بگویند همان شبانه برای فرزندش از سران
و بزرگان بیعت بگیرد .. یحیی نیز هارون را در قصر الخلد از خواب
بیدار کرد و این مرده بزرگ را بدو داده اضافه نمود که اراده پروردگار
شما را پیشوای مسلمانان قرار داده و باید با اطمینان خاطر بر مسند خلافت
بنشینید سپس ابراهیم بن کوان مهر خلافت را بوی تقدیم داشت و شب
۱۶^{۰۰} ربیع الاول سال ۱۷۰ هـ. مراسم باشکوه انتقال خلافت بر گذار گردید.
در این دنیا همه روزه سپیده صبح میدمد، خورشید طلوع و غروب مینماید
سپس روشنان فلکی در صفحه نیلگون آسمان درخشیدن آغاز میکنند ..
ولی آن شب، شب اسرار آمیزی بود زیرا خلیفه‌ئی از دنیا درگذشت

و دیگری بجایش نشست و خلیفه سومی (مأمون) قدم بعالم هستی گذارد...
 و چه بسا اگر **هادی** تا چند ساعت دیگر زنده میماند هر دو آنها را نابود
 میساخت ولی بامرگ نابهنگام او تاریخ عباسیان بکلی دگرگون گشت.

روزیکشنبه ۱۷ ربیع الاول سال ۱۷۰ هـ. موکب

نخستین بار
 عام هارون

شاهانه از قصر الخلد به کاخ طلاح حرکت کرد

ولی ناگهان روی بل عیسی آباد از حرکت باز

ایستاد و خلیفه دستور داد تا غواصان را حاضر کنند و محلی که انگشتری خود
 را به آب انداخته بود با آن نشان داد. داستان انگشتری این بود که
 مهدی عباسی وقتی آن را بصد هزار دینار خریده و به هارون بخشیده
 بود ولی **هادی** پس از تخت نشینی خود چشم طمع دوخته چندبار آنرا از
 برادرش مطالبه نمود تا آنکه سرانجام **هارون** بخشش آمده آنرا در دجله
 پرتاب کرد. باری یکی از غواصان انگشتری را پیدا کرده به خلیفه تقدیم
 داشت سپس موکب برآه خود ادامه داد. گروهی از بنی هاشم و امرای دولت
 بیرون در بزرگ خلیفه را استقبال کرده و او را در تالار بزرگی بر مسند
 نشاندند، تخت مزبور از گوهرهای گرانبها زینت گردیده و گنبد قشنگی
 بالای آن نصب شده و روی آن پرده ابریشمی کشیده بودند، در دو طرف
 آن دو سایبان سیاه و در طرف راست منبر جواهر نشانی فرار داشت. خلیفه
 جامه سیاه رنگ ابریشمین بر تن، ردای نبوت بردوش و عصا و مهر خلافت
 را در دست راست داشت، در سمت چپ و راست تخت ایرانیان و رومیان
 و غلامان حبشی با جامه های زرد و زلف بسته بودند و مسرور جلاد بزرگ
 و رئیس خواجه سرایان با گرزهای گران بحال خبردار ایستاده بود. در برابر
 تخت و در ایوان رویرو مسندهای زردوزی چیده شده و سالخوردهگان

و شاهزادگان روی آنها نشسته بودند ، تنی چند از برمکیان ، آل قحطبه و اعیان نیز در صف قرار داشتند و کنار تخت طرف دست راست خلیفه کرسی یحیی برمکی بچشم میخورد .

طبق آئین تخت نشینی نخست هارون دستار را از سر برداشت بعد با اظهار تأسف از مرگ برادر نطق کوتاهی کرد سپس سران و بزرگان و افسران سرها را بزیر انداخته در این پیش آمد ناگوار با خلیفه غمگساری کردند و کسانی که تا آنوقت سوگند یاد نکرده بودند مراتب وفاداری خود را بجای آوردند .^{۱۰۱}

مراسم بیعت بدین ترتیب بود که هر کس دستپای خود را میان دستپای خلیفه میگذارد و سوگند یاد میکرد بعد صیغه بیعت را بانعام قبول و حدود آن بمضمون زیر ادا میکرد :

من با پیشوا و مولای خود ابوجعفر هارون الرشید که اطاعت او وظیفه عموم مسلمانان است بیعت میکنم ، و این بیعت مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر او و نظر امیر المؤمنین است و بجز او خلیفه دیگری را نمی شناسم .

أنا بايع صيدنا ومولانا المفضل
الطاعة عنى جميع الا فام اباجعفر
هارون الرشيد بن عبد الله محمد
المهدي على كتاب الله وسنة نبيه
واجتهاد امير المؤمنين وان لا
خليفة سواه

بیعت در حقیقت يك جنبه روحانی و مذهبی داشت و صورت تقدس بخلیفه میداد که شاید با وضع محیط و زندگانی این عصرها بزرگمت بتوانیم آنرا درك کنیم . عقیده مسلمانان این بود که تمام قوانین و مقررات حاکم

بر زندگی بشر از جانب خدا نازل شده است و هنگامی که يك نفر را با اتفاق بر میگزینند يك جنبه الوهیت برای او قائل میشدند و میگفتند خلیفه حق دارد در تمام شئون ملت اظهار نظر کند. در تکمیل مراسم بیعت افسران و ارکان دولت شادباش خود را تقدیم و حاضرین برای خلفای در گذشته عباسی طلب آمرزش کردند و در آنوقت مراسم جلوس پایان یافت .

هارون الرشید یکی از بزرگترین فرمانروایان

وزارت یحیی

تاریخ اسلام بشمار میرود و از حیث نیروی اخلاقی

و وفور عقل و هوش هیچ يك از خلفا بیایه او نمیرسند . داستانهای هزار و يك شب و گردشهای شبانه او با لباس مبدل در کوچه های بغداد، يك رنگ آمیزی خاصی باین خلیفه بزرگ داده و از جهت دارائی و شکوه و جلال در باری وی را در میان زمامداران عالم ممتاز ساخته است .

او در نخستین بار عام خود روبه مربی و آموزگار خود یحیی کرده

از روی مهربانی گفت :

پدر بزرگوار! تو در پرتو رأی
صائب و حسن تدبیر خود مراد را این
جایگاه نشاندی . از اینرو کار
رعایا را بتو وامیگذارم و از عهد
خود خارج میسازم . تو در تمام
کارها صاحب اختیاری ، هر کس
را بخواهی بهمکاری خود برگزین
و هر که را نمیخواهی از کار برکنار
کن ، سپس صهر خلافت را بدست
او سپرد .

يٰۤاَبَتَا اَنْتَ اَجَدُّنِي هٰذَا الْمَجْلِسُ
بِبَرَكَهٖ رَأَيْكَ وَحَسَنَ قَدْبِيرِكَ وَقَدْ
قَدَّرَكَ اَمْرَ الرَّعِيَّةِ وَاخْرَجْتَهُ مِنْ
عَشْقِي اِلَيْكَ ، فَاَحْكُمْ بِمَا تَرَى وَ
اسْتَعْمَلْ مِنْ نِسْتِ وَاَعْرِزْ مِنْ رَأْيْتِ وَا
دَفَعْ اِلَيْكَ خَاتَمَهُ

و چون آخرین درجه لیاقت و کفایت را در یحیی سراغ داشت از این جهت او را با اختیارات تام وزیر تمام کشور معین کرد بطوریکه هیچ وزیری تا آن تاریخ بدان پایه و مقام نرسیده بود .

شعرا و سخن سرايان قصایدشوا و اشعار آبدار
تهنیت شعرا
بمناسبت تخت نشینی **هارون** سرودند که ما

نمودهای از آن را در اینجا نقل میکنیم :

ابراهیم موصلی خواننده معروف چنین گوید :

<p>آیا ندیدی که قرص خورشید بیمار و رنگ پریده بود؟ و همینکه هارون بر مسند خلافت نشست نور آن بر تو افکن گردید... دنیا بر اثر زمامداری او جامه زیبایی پوشیده زیرا هارون خلیفه و یحیی وزیر او گردیده است.</p>	<p>الم تر ۱۰۲ ان الشمس كانت مریضه فلما وثی هارون اشرق نورها قلبت الدنيا جمالا بملعه فهارون والیها و یحیی وزیرها</p>
---	---

و برای این دو بیت یکصد هزار در هم خلیفه و پنجاه هزار درهم یحیی به موصلی صله مرحمت کردند.

صاحب اعلام الناس ۱۰۲ مینویسد: پس از آنکه خبر خلافت هارون در میان قبائل عرب انتشار یافت يك نفر بدوی خودش را بدربار رسانیده بد خلیفه اظهار داشت در عالم خواب دیدم شخصی بمن امر میکند که نزد هارون برو و این دو بیت را بعنوان تبریک برایش بخوان .

توارثت خلافتہ من قریش
 قزف ائیکما اجدآ عروساً
 الی هارون قہدی بعد موسی
 قہس و عبالہا ان لاقعیما

تو خلافت را از قریش به ارث
 برده‌ای و این عروس همیشه بر
 شما مبارک باشد. خلافت پس از موسی
 با گرشمه و ناز به هارون رسید
 و برای چه بر خود ننازد و افتخار
 نکند؟

۱۳- یحیی برمکی و نظام حکومت

پس از مرگ موسی امور اداری و انتظامات خیزران و یحیی
کشوری بدست خیزران افتاد ولی در عین حال
یحیی بکارها رسیدگی میکرد و جلسه‌های مشورتی او با پسرانش همه
روزه تشکیل میشد و بعد نامه‌ها را نزد مادر خلیفه میبرد و پس از تصویب
او خود آنها را امضاء میکرد تا آنکه مسؤولیت مهرباری در سال ۱۷۱ ه.
بعهدده خود او واگذار گردید. پس از تصدی مقام وزارت احکام قتل
مخالقان رشید را که خیزران صادر کرده بود نا دیده گرفت و بسیاری از
کنه‌کاران را نیز آزاد کرد تا آنکه خیزران در سال ۱۷۳ در گذشت
و خلیفه به یحیی اختیارات کامل داد و همیشه او را پدربزرگوار خطاب
میکرد.

برای اطلاع از برنامه و حدود اختیارات برمکیان
نخست باید نظام حکومت عباسی را مورد بررسی
قرار داد.

در مدت ده سال و نیم خلافت خلیفه دوم دامنه پیروزیهای مسلمانان
روز بروز گسترش یافت و دنباله هر يك از فتوحات تقسیم بندی جدید

استانها و شهرستانها شروع گردید ، آنگاه احتیاجات کشوری^{۱۰۴} و لشکری هر منطقه در نظر گرفته شد. این خلیفه میخواست سازمان يك حکومت اصولی را بر پایه شوری قرار دهد و طرز تشکیل آن چنین بود که جارجیان در کوچه‌های مدینه با صدای بلند آواز میدادند *الصلاة جامعة* یعنی برای شرکت در نماز بشتابید ، بعد مسلمانان در مسجد نبوی جمع میشدند و خلیفه پس از دو رکعت نماز بر سر منبر میرفت و پس از ایراد خطبه مسائل روز مورد گفتگو قرار میگرفت و در نتیجه خواسته‌های مردم بمرحله اجرا میرسید . ولی معاویه نظام حکومت را در گون ساخت و آن را بشکل حکومت شخصی در آورد. چون مردم شاعات پابند آداب و آئین رومیان بودند معاویه نیز در سایه قدرت شخصی بر آنها فرمانروائی میکرد و پای تخت خود را نیز بصورت یکی از شهرهای روم شرقی در آورد. بسیاری از بزرگان که در عهد خلیفه دوم جامه‌های خشن کرباسی می پوشیدند در این عصر جامه‌های فاخر حریر و دیبا بر تن می کردند و بجای نان جوین نان نازک سفید (میده) و گوشت پرندگان میخوردند، کنار ایوان و بارگاه خلافت که درب آن بروی همه مردم باز بود حاجب‌ها گماشتند و خلاصه بسیاری از عادات و آداب ایرانیان و رومیان را اقتباس کردند . جلوس یزید بدعتی شد که از آن تاریخ به بعد هر يك از خلفا جانشین خود را در زندگانی خویش تعیین میکرد و با گرفتن بیعت از سربازان و افسران ریاست او را در آینده تأمین مینمود ... در زمان همین خلیفه بود که باده نوشی و هرزگی و فسق و فجور در میان مردم رواج یافت بطوریکه وقتی خود او در حال مستی بر سر نماز ایستاد و این شعر را خواند :

ادام المسموم ما عندی بقریاق ولأراق
أدر کأسا ونساولها الا ایها الساقی
من مسمومی هستم که پاد زهر و دم
و فسون ندارم ، ای ساقی درمان
من جام شراب است آنرا بمن برسان .

در فاصله ۷۲ سال دوازده خلیفه که شامل کوچکترین و بزرگترین ،
بهترین و بدترین افراد بشر بودند ، از خاندان امیه بر سر کار آمدند ولی دوره
فرمانروائی آنها بطور کلی عصر خود مختاری و استبداد بود و مردم طبق رسم
زمانه آنان را خلیفه و جانشین پیغمبر میدانستند .

فرمانروایان عباسی نیز در آغاز کار همگی ستمگر و جفاکار بودند .
سفاح ، منصور ، مهدی و هادی در استقرار حکومت شخصی از ارتکاب
هر گونه جنایت و خیانت ، خودداری نمیکردند و سادات کرام را بقدری
شکنجه و آزار دادند که يك شاعر هاشمی در باره آن گفته :

ای کاش ظلم و ستم بنی مروان
گریبانگیر ما میشد و ای کاش عدل
و داد عباسیان نصیب آتش دوزخ
میکشت .

بإیست جور بنی مروان عادلنا
و بإیست عادل بنی العباس فی النار

این خلفا در امور انتظامی و کشورداری مانند گرفتن مالیات و رسیدگی
بشکایات خودسر و آزاد بودند و گاهی این اختیارات را به نمایندگان
تفویض میکردند . در دستگاه حکومت عباسی بسیاری از ایرانیان^{۱۰۵}
و ترکها مصدر خدمات مهم گردیدند و بواسطه کمک مردم خراسان در عهد
سفاح چند نفر از سرداران ایرانی بکارهای لشکری گماشته شدند ، چنانکه
فراهوش نباید کرد که ایرانیان در زمان خلفای اموی نیز نفوذ زیادی

داشتند و گفته سلیمان بن ^{۱۰۶} عبدالملک :

از این ایرانیان تعجب میکنم که هزار سال حکومت کردند و يك ساعت محتاج كمك ما عربها نشدند در صورتیكه ما در دوران حكومت صدساله خود يكساعت از پشتیبانی آنها بی نیاز نبوده ایم .

عَجِبْتُ لِإِيَّادِ الْأَعْرَابِ مَلَكُوا
أَلْفَ سَنَةٍ فَلَمْ يَحْتَاجُوا إِلَيْنَا سَاعَةً
وَمَلِكُنَا مِائَةَ سَنَةٍ لَمْ نَسْتَعِنْ عَنْهُمْ
سَاعَةً .

با آنکه بسیاری از سران و بزرگان ایرانی در دربار هارون خدمت میکردند ولی هیچ کدام از آنها یارای هم چشمی با برمکیان را نداشتند . جاحظ چه خوب میگوید : از آنهمه ارباب دانش و بینش وزبرانی مانند برمکیان ، قضائی نظیر امام ابو یوسف و شعرائی مانند مروان بن ابی حفص ^{۱۰۷} و ندیمانی چون عباس بن محمد و حاجبانی مانند فضل بن ربیع و سرایندگان نظیر ابراهیم موصلی که در دربار هارون بودند ، در هیچیک از ادوار تاریخ اسلام دیده نشده است .

اقسام وزارت
گرچه ایرانیان از زمان نهراسب و شاپور بن اردشیر مقام وزارت را می شناختند و اعراب نیز بدان آشنائی داشتند ولی تا زمان عباسیان مقامی بدین اسم در دستگاه خلافت وجود نداشت و با پایان قدرت خلفا وزارت نیز بخودی خود از میان رفت و بعدها پادشاهان آل بویه سپس سلجوقیان این عنوان را به منشیان مخصوص خود دادند .

نویسندگان اسلامی وزارت را بدو نوع تقسیم کرده اند : ۱- وزارت نفویض که متصدی آن همدگونه اختیارات از طرف خلیفه داشت و غیر از

عزل و نصب استانداران و تعیین وایمهد که باخود خلیفه بود ، میتوانست هر تصمیمی بگیرد و بعد به خلیفه گزارش دهد ، وزیر این وزارتخانه میبایست از میان مسلمانان انتخاب شود و شرط دیگرش آن بود که دو نفر در یک وقت نمیتوانستند مسؤولیت چنان مقامی را عهده دار شوند و **یحیی و فضل و جعفر برمکی** نوبه بنوبه این اختیارات را دارا بودند . ۲ - وزارت تنفیذ که اختیارات آن آنقدرها نبود تا وزیر مسؤول از خود تصمیمی بگیرد بلکه او مأمور اجرای نظامنامه ها ، قوانین و فرمانهای خلیفه بود ، در عین حال اوضاع و احوال کشور را به خلیفه گزارش میداد و وزیران ناگزیر بودند از طرز کار سازمانهای دولتی ، انواع مالیات و نیازمندیهای مردم مطلع باشند .

طراز انتصاب وزیر این بود که دو نفر از درباریان نامزد وزارت را بوسیله دستخط خلیفه بدربار فرا میخواندند ، آنگاه رئیس دربار او را بحضور خلیفه معرفی میکرد سپس لباس وزارت را باومی پوشاندند و دوباره نزد خلیفه میرفت و دستش را می بوسید بعد بر اسبی که با اوراقهای زیبا آراسته شده بود سوار میشد . بزرگان و امراء و رئیس دربار و غلامان از جلو و او بدنبال بدیوان میآمدند و در آنجا با تشریفات خاص بر مسند می نشست و خطبه وزارت را بنامش میخواندند .

امپراطوری اسلام در آن تاریخ به پنج استان **تقسیمات اداری**
 تقسیم گردیده بود : ۱ - حجاز ، یمن و عربستان
 مرکزی ۲ - آفریقای شمالی ، مصر علیا و سفلی ۳ - عراق عرب و عراق عجم ، عمان ، بحرین ، کرمان و سیستان ۴ - خراسان و ماوراء النهر ، سند و قسمتی از پنجاب ۵ - آذربایجان ، ارمنستان و قسمتهائی از آسیای کوچک .

و هر يك از این قسمتها زیر نظر يك فرمانفرمای كل یا نماینده او اداره میشد .

خلفای اموی و عباسی از همان روش مالیات که از زمان خلیفه دوم وضع گردیده بود پیروی نموده

مالیات

و بیشتر مالیات جنسی از مردم وصول میکردند . در عهد هارون برای تشخیص مالیات هرگونه معاملات یا دادوستدها با قاضی ابویوسف مشورت میشد و بدگواهی کتاب معروف الخراج او طبق عمل صحابه و اجتهاد خود فتوی میداد . اقسام مالیات یا منابع درآمد دولت نوعاً همانپهایی بود که در دوره خلفای راشدین وصول میگردد و چون هدف اساسی زمامداران، آبادانی کشور و آسایش رعایا بود از این جهت کمتر بزیرکردن مالیات و عوارض دست میزدند . هیچ وقت مالیات محصولات کشاورزی از صدی پنجاه بیشتر نمیشد و رعایانی که در زمینهای بایر کشت و کار میکردند مالک آن میشدند و اگر تاسه سال به آبادی زمین اقدام نمیکردند از تصرف آنان خارج میکردند .

مالیات هر استان در صندوق مخصوص بخود جمع میشد و هزینههای اداری ، مواجب سربازان ،

وصول مالیات

ساحبان و خلیفه و حقوق کارمندان همچنین مصارف ساختمانهای عام المنفعه مانند ساختن پلها، جادهها ، ترعهها، مساجد، آموزشگاهها و بیمارستانهای هر استان از خزانه محلی پرداخت میشد و اگر پس از وضع تمام هزینهها چیزی میماند آنرا بدخزانه مرکزی میفرستادند، و گاهی استانداران شغل صاحب الخراج را نیز قبول میکردند .

مالیاتها در همدجا يك اندازه نبود بلکه مطابق اوضاع و احوال هر

استانی وصول میگردد و گاهی نیز تخفیف و معافیت هائی بر عایا میدادند .

عبارت بوداز : جزیه ، زکوة ، عشور ، غنیمت ،

درآمدهای متفرقه و فیء . جزیه يك نوع مالیاتی بود که یونانیان

از پنجاه سال پیش از میلاد برای حمایت مردم آسیای صغیر در برابر حملات

فینیقیها از آنان میگرفتند و مردم از روی میل و دلخواه خود می پرداختند

و رومن ها نیز پس از فتح سرزمین شمال هر سال مالیات سرانه بدین اسم

میگرفتند و پس از آنکه از یونان بدایران آمد آنرا گزیت گفتند بدین معنی :

« گزیت زری باشد که حکام هر سال از رعایا میگرد و آنرا خراج

هم گویند و زری را نیز گویند که از ذمی میستانند چنانکه نظامی

گویند :

« کیش خاقان خراج چین فرستد گمش قیصر گزیت دین فرستد ،

بهر حال جزیه مالیات مذهبی نبود بلکه مبلغ ناچیزی بود که در مقابل

حفظ جان و مال غیر مسلم از او دریافت میگردد و کسانی که کمتر از بیست

سال یا زیادتر از پنجاه سال داشتند ، همچنین زنان ، دیوانگان ، ناینبایان ،

بینوایان ، راهبان مسیحی ، افسران و مردان ناقص الاعضاء از پرداخت آن

معاف بودند . این مالیات گاهی به اقساط و گاهی بصورت کالا^{۱۰۸} پرداخت

می شد .

در مقابل جزیه از مسلمانان زکوة میگرفتند

زکوة

و آن مالیات سنگینی بود که تمام دارائی

و درآمد مردم از شتر ، اسب ، گوسفند ، گاو ، بز ، محصولات کشاورزی ، باغهای

میوه ، جواهر و زیورآلات تعلق میگرفت . این درآمد در راه خدا یعنی

برای مستمندان ، بینوایان و مسافران بمصرف میرسید و برای وصول و

تقسیم آن میان فقرا مأهورین جداگانه انتخاب میشدند .

بازرگانان و سوداگران مسلمان که به خارج از

عشور

کشورهای اسلامی میرفتند معادل ده درصد ارزش

کالاهای خود را میپرداختند و از بازرگانانی که از خارج میآمدند نیز عشور

دریافت میشد و این مالیات پس از دوران خلفای عباسی نیز برقرار بود .

عوارض وصولی از دوره گران و فروشندگان جزء را سکوس میگفتند

و کالاهای کمتر از ۲۰۰ درهم از عشریه معاف بود .

قبایل عرب در مواقع ناخست و تازیسکدیکر بیشتر

غنیمت

رمله های کوسفند و بز و بعدشتر را به یغما میبردند

و آنرا غنیمت (از لفظ غنم یعنی کوسفند) میگفتند ولی رفته رفته شامل

دارائی و زمینهای گردید که در جنگ بدست کشورگشایان می افتاد .

اموال منقول میان جنگجویان تقسیم میشد و درآمد زمین از محصولات

کشاورزی برای نسل های آینده در بیت المال نگاهداری میگردد .

اموالی بود که بدون کشتار و خونریزی از مشرکین

فیء

بدست مسلمانان می افتاد . اقلام نامبرده و منابع

دیگر مانند فلزاتی که از معادن استخراج میشد و صید از دریاها از قبیل

مرورید و عنبر (سیمب البحر) از درآمدهای خزانه بود .

در زمان منصور درآمد سالانه دولت به ۴۵ میلیون درهم میرسید

و هنگام فوت او ۹۸ میلیون درهم و بعد از مرگ هارون ۴۰ میلیون دینار

در خزانه موجود بود .

انتظامات کشوری

سازمانهای کشوری بر روی اساس صحیح مانند
سازمانهای امروزی غرب اداره میشد ، در
ادارات دولتی بر روی تمام مردم از مسلمان ،

یهودی و مسیحی باز بود و طرز تشکیلات به اندازهائی خوب بود که سلسله‌های
اسلامی دوره‌های بعد آنرا سرمشق خود قرار دادند . حل و فصل امور در
استانها بدست استانداران انجام مییافت و همین که یکی از آنها برکنار میشد
ناگزیر بود گزارش جامعی از کارهای دوره حکمرانی خود را به خلیفه
تقدیم بدارد . قوه قضائیه هر استان بدست دادرس همان استان بود و هر گاه
یکی از بستگان خلیفه بمقام حکمرانی معین میشد یکی از سرکردگان
سپاه را بعنوان مستشار با او روانه میکردند .

در مرکز وزیر اعظم ادارات مهمی را زیر نظر داشت و برای هر اداره
سرپرستی از طرف خود می گماشت و بطور کلی چرخ انتظامات کشور بدو سپاه
دستگاههای زیر در گردش بود :

احکام روزانه دربار توسط این اداره بمرحله

اجرا میرسید و **لهر اسپ** کیانی نخستین

فرمانروائی بود که چنین دبیرخانه‌ئی تأسیس کرد

دیوان الرسائل یا دبیرخانه

واز قدیم دبیران و کارمندان این دیوان را **زبان شاهان (لسان الملوك)**
میکفتند و چون تمام وقت خود را صرف خدمتگزاری بمردم میکردند مورد
احترام خاص و عام قرار میگرفتند .

در تاریخ اسلام **معاویه** نخستین کسی بود که این دیوان را تأسیس

کرد و در نتیجه اعراب که به ساده نویسی و اختصار عادت داشتند کم کم

به سبک نگارش دربارهای سلطنتی آشنا شدند و شغل دبیری را به عیسائیان

شام که در زبانهای یونانی و عربی تسلط داشتند و اگذار میکردند تا دبیر بی نظیری چون **عبد الحمید کاتب** و نویسندگانی مانند **ابان بن صدقه** و **ابن مقفع** از میان مسلمانان برخاستند .

هر خلیفه منشی مخصوصی داشت و چند کارمند دیگر در نوشتن فرمانها، تنظیم اسناد و نگارش نامه های محرمانه و غیره او را کمک میکردند. دبیر نامه ها، فرمانها و قراردادها را مینوشت و پس از امضاء خود به مهر و امضای خلیفه میرساید و گاهی نیز در حاشیه عرایضی که بدر بار میرسید دستوره های مختصر صادر میکرد .

اداره وصول مالیات را **دیوان الخراج** میگفتند که از زمان خلیفه دوم تأسیس یافته و شعبه های آن در تمام استانها و شهرستانها دایر بود . از زمان منصور عباسی استانداران و فرمانداران میتوانند مالیاتهای حوزه مأموریت خود را اجاره کنند و این در حقیقت بدعت ظالمانه ای بود که فرمانداران در پرتو آن بدلخواه خود از مردم مالیات میگرفتند و هر گاه از عهده پرداخت بر نیامدند داریائی شخصی آنها از طرف دولت مصادره میگردد .

دیوان الخراج یا داریائی

در زمان خلیفه دوم دفاتر حسابداری عراق و ایران بزبان فارسی و شام بزبان یونانی و در مصر بزبان قبطی تنظیم میشد و کارمندان ایرانی و رومی و مصری دفترها را اداره میکردند تا آنکه **عبد الملک مروان** برای جلوگیری از نفوذ بیگانگان کارها را بدست اعراب سپرد و **حجاج** نماینده او در عراق این سیاست را با کمال شدت اجرا کرد . او نه تنها غیر مسلمانان را از دوائر خارج ساخت بلکه مسلمانان غیر از نژاد عرب را

نیز از کارهای دولتی برکنار کرد و مانند زمی‌ها از آنان مالیات سرانند میگرفت. بدین ترتیب از سال ۵۸۶ ه. دفاتر حسابداری مصر از زبان قبطی بزبان عربی تبدیل یافت و در نتیجه نفوذ تمدن اسلامی زبان عربی جایگزین زبان مادری مصریان گردید.

در عهد حضرت رسالت پناهی مجاهدان اسلام
دیوان الجیش یا
آرتش
 سربازانی بودند که به عشق شهادت و رفتن در
 بهشت کفنهای خونین پوشیده با کفار می جنگیدند
 و تا زمان خلیفه اول نام این سربازان در هیچ دفتری ثبت نمیشد و جیره
 و مواجیبی هم از بیت المال نگرفته بلکه سهمی از غنائم جنگی نصیب
 آنان میگردد. در زمان خلیفه دوم پس از آنکه میلیونها درهم و دینار
 عاید خزانه کشور گردید، يك اداره سپاهگیری تشکیل شد و نام مهاجرین
 و انصار و افراد قبائلی که در غزوات در رکاب پیغمبر اکرم شرکت کرده
 بودند، در دفترها به ثبت رسید. نخست برای خاندان رسالت بعد جهت
 سبقت کنندگان در اسلام و مهاجران حقوق سالانه برقرار شد و جنگجویان
 بدو دسته تقسیم گردیدند:

۱ - مسلمانانی که فتون جنگی را پیشه خود قرار داده و آنان را
جندی یا سرباز مینامیدند.

۲ - کسانی که هنگام ضرورت برای خدمت در آرتش خود را معرفی
 کرده آنان را **مطوعه** یا داوطلب میخواندند. این جماعت نیز از
 بیت‌المال حقوق میگرفتند و در شهرها و مراکز تمدن کشورهای مفتوحه
 سربازخانه‌هایی برای سربازان بنیاد نهادند.

فرماندهی عالی با خود خلیفه یا یکی از شاهزادگان و گاهی نیز با یکی از افسران عالیهقام آرتش بود. پیاده نظام (راجل) قسمت عمده آرتش را تشکیل میداد و آنها با سلاح های قدیمی مانند سپر و شمشیر و نیزه می جنگیدند. و تیراندازان (رهاة) از فوج سواره نظام (فرسان) جدا بودند و برای جنگ در ریگستانها و صحراهای سوزان فوج دیگری از شتر سواران (رکبان) همواره آماده خدمت بود. تا زمان مأمون بیشتر سربازان را ایرانیانی تشکیل میدادند که با ابومسلم و خالد برمکی از خراسان به عراق آمده بودند.

پرچم های لشکر سیاه رنگ و به تقلید از رومیان بیشتر نام عقاب را روی پرچم مینوشتند. و پس از آنکه معتصم در سال ۲۱۱ هـ. جلوس کرد اعراب را از خدمات نظامی برکنار کرده قدرت را از دست آنان گرفت.

عباسیان گذشته از نیروی زمینی نیروی دریائی نیز از خود داشتند و مجموع کشتی ها را اسطول (ناوگان جنگی) میگفتند. پایگاه عمده کشتیهای آنان در دریای روم و کارخانه کشتی سازی آنها در تونس بود. حقوق سربازان گاهی دو بار و گاهی چهار بار در سال پرداخت میشد و در دیوان مرکزی آرتش دفتری بود که نام و نسب و میزان حقوق هر سپاهی در آن ثبت میشد و آن دفتر را جریده السوءاء مینامیدند.

اهمیت این دیوان از وزارت هم بیشتر بود و مهر دار معمولاً از طبقه نجبا و بزرگ زادگان انتخاب میشد و مهر را در صندوقی^{۱۱۱} نزد

دیوان الخاتم یا
مهرداری

خود نگاه میداشت ، خلفا در تقلید از پیامبر اسلام تمام فرمانها ، قرار دادها ، اسناد و نامهها را مهر میکردند ، چنانکه شاهان ایران از زمانهای باستانی برای اعتبار رسالهها و نامههای خود مهرهای گوناگون بکار میبردند ولی طولی نکشید که هارون به اشاره یحیی برمکی این دیوان را منحل ساخت و در دوره حکومت های بعدی دیگر تشکیل نگردید .

این دیوان نخست زیر نظر قاضی القضاة (دادستان

دیوان الشرطه یا

کل) امنیت داخلی و حفظ جان و مال مردم را

شهربانی

بر عهده داشت و احکام دادرسان را اجرا میکرد

ولی بعدها بصورت اداره مستقلی انجام وظیفه مینمود . رئیس و افسران

شهربانی حق رسیدگی بدعاوی را نیز دارا بودند و رئیس کل این اداره

تا درجه سپهسالاری ترفیع مقام مییافت و توقیف بزرگان و مصادره دارائی

آنها وسیله این اداره صورت میگرفت .

این اداره برای دادن اعانه به بینوایان و درماندگان

دیوان الصدقات یا

بنگاه خیریه و کمک و کمک بخانواده های بی بضاعت تشکیل گردیده

به بینوایان

بود .

چون عراق زرخیزترین سرزمین امپراطوری اسلام

بود از این جهت بیشتر املاك اختصاصی خلیفه در

دیوان الضیاع

این اقلیم واقع بود و اداره جداگانهئی بدین نام

یا اداره اموال

خلیفه

در آمد آن املاك را جمع آوری نموده به خلیفه

تحویل میداد .

این اداره برای رسیدگی به هزینه‌های ارتش
تشکیل یافته و مهدی آنرا توسعه داد و آنرا
دیوان‌الازمه نام نهاد و هر کارمندی که مرتکب
اختلاس و یا کوچکترین خیانت میشد توسط
نمایندگان محاسبات دستگیر و فوری روانه زندان میگردد.

دیوان الزمام
یادیوان
محاسبات

هزینه‌های حرم سرا ، داد و دهش‌ها ، بخششها
و انعامات و حقوق سربازان پایگاه بغداد بعهده
این دیوان واگذار گردیده بود .

دیوان النفقات
یا حسابداری
مخصوص

اداره پست از زمانهای بسیار قدیم در امپراطوریهای
روم و ایران برقرار بود و چون دم اسبها و قاطر-
های چابار را در ایران میبردند عربها کلمه
دم بریده را به برید تخفیف داده و سازهائی باین نام برای خود درست
کردند و منصور خلیفه عباسی برای اطلاع از رفتار و کردار روزانه سادات
مکه و مدینه اولین کسی بود که پست میان شهرهای بغداد - مکه و مدینه
را برقرار کرد . کارمندان پست گذشته از نامه رسانی مأموریتهای محرمانه
و جاسوسی دستگاه خلافت را هم عهده دار بودند و دامنه فعالیت آنها
در تمام استانها گسترش مییافت . رئیس اداره پست (صاحب‌البرید) موظف
بود که نامه‌های سریمهر را برای خلیفه بفرستد و گزارشهای محرمانه از
وضع استان ، جریان امور ، اوضاع کشاورزی ، سیاست رؤسای ادارات ،
وضع پول و موجودی سیم وزر و خلاصه از زندگانی وزیر اعظم گرفته تا
کارمندان کوچک را بعرض میرسانید . نامه‌های شخصی هر استان نیز
بپست دولتی حمل میشد و بصاحبان آنها تسلیم میگردد ، و بطوریکه

دیوان البرید
یا پستخانه

جهشگیری مینویسد پس از مرگ هارون چهار هزار نامه سر به مهر در دیوان خلافت پیدا کردند که هنوز سر آنها باز نشده بود. رئیس پست می توانست همه وقت از خلیفه ملاقات کند و از او دستورهای لازم بگیرد. کیسه های پست را وسیله اسب و شتر و یا گاری حمل می کردند و برای آسایش مأموران و استراحت چار پایان چارخانه ها در طول راه تأسیس گردید که اسبها را در آنجا عوض می کردند. نامه های پستی وسیله نامه رسانها (ساعی) که عموماً زرنگ و چالاک بودند توزیع میشد. اصلاح جاده ها و امنیت راهها بارئیس پست بود و میوه های تازه نیز وسیله چارها حمل و نقل میشد و یک دفتر راهنما وجود داشت که شماره چارخانه ها و مسافت پست ها و تاریخ حرکت و ورود چار در آن یادداشت میشد.

عراق بواسطه رودخانه های سرشار در جلّه، فرات
زاب، زندرود، میسان، جوهر و نهر الملک
بسیار زرخیز بود و در عهد ساسانیان باهوار

دیوان المیاه
یا اداره آبیاری

کشاورزی این منطقه اهمیت زیاد میدادند.

در عهد عباسی اداره آبیاری را گشت بزود (گشت افزود) هم می گفتند و بعدها آنرا بصورت گشت بزود در آوردند. این اداره آب را میان کشتکاران (از باب المیاه) تقسیم میکرد و آنها میتوانند آبهای زیادی را بسایر روستائیان بفروشد و سپس وسیله لوله های بزرگ و کوچک به کشتزارها برسانند و نیز وسیله قالیه یا غرافه (سطح یادلو) و ناعوره (چرخ آب کش) از رودها آب کشی میکردند و اگر کشتکاری بیش از احتیاج خود آب مصرف میکرد قاضی مخصوصی بآن رسیدگی میکرد. اداره آبیاری در کندن و لارویی کلرینها که اساس کشاورزی و موجب زیادتى درآمد

بود نظارت میکرد و تمام موانع آبیاری و استفاده از رودخانه‌های بزرگ را از میان بر میداشت .

حل و فصل دعاوی را در اسلام قضا و مسؤول این
قاضی یا دادرس وظیفه را قاضی یا دادرس میناهند . در آغاز

ظهور اسلام پیغمبر اکرم خود باختلاف میان پیروان رسیدگی میکردند و خلفای راشدین نیز از آن بزرگوار پیروی کردند ولی پس از توسعه دستگاه حکومت برای رسیدگی به شکایات افراد مرجعی بنام محکمه یا دادگاه تشکیل یافت . هر گاه یکی از دو طرف دعوی از رأی دادگاه رضایت نداشت به **دیوان المظالم** (دادگاه عالی) شکایت میکرد و مرحله پس از آن قاضی القضاة و آخرین مرجع دادرسی شخص خلیفه بود . رسیدگی بامور صغار ، موقوفات ، اجرای وصیت ، سرپرستی از دارائی یتیمان و دیوانگان ، کمک به نیازمندان و بیوه زنان بدون سرپرست ، در حوزه صلاحیت دادرسان بود .

گاهی **قاضی القضاة** بمقام سپهسالاری میرسید و بجنگ میرفت و پیروزمندان بر میگشت زیرا در آن عصر **علماء السیف و القلم توأمان** را شعار خود مینانستند ، و در عهد **هارون** ، **ابو یوسف** که یکی از شاگردان برجسته **امام ابوحنیفه** بود سمت **قاضی القضاة** دربار خلافت را بر عهده داشت .

دادرسان حق رسیدگی بدعاوی لشکری و کشوری عردو را داشتند و حتی اگر کسی از دست خلیفه بآنها شکایت میکرد بدادخواهی او رسیدگی میکردند و در هر جنگ و لشکرکشی یک قاضی عسکر همراه فوج برای این مهم حرکت میکرد .

یکی از مأموران زیر دست دادستان کل داروغه

شهر بود. حسبه یا احتساب يك وظیفه مذهبی

بود و محتسب میبایست دانا بعلم فقه و اصول آن

باشد و وظیفه اصلی او امر بمعروف و نهی ازمنکر درکوی و برزن بود

و در امور زیر نیز نظارت میکرد :

- ۱- جلوگیری از کم فروشی و نظارت در اوزان و مقادیر.
 - ۲- جلوگیری از تقلب فروشندگان و مخلوط کردن مواد خارجی و درشیر و روغن و عسل و غیره .
 - ۳- ارفاق به چارپایان .
 - ۴- خراب کردن خانه‌های قدیمی ساز و مشرف به سقوط.
 - ۵- منع آموزگاران از زدن و تنبیه بدنی شاگردان .
 - ۶- جلوگیری از سوار کردن مسافران پیش از ظرفیت در کشتی مسافربری
 - ۸- جلوگیری از معالجات پزشکان نادان .
- داروغه بهمراهی چند نفر از کارمندان زیر دست خود شبانه روز در شهر گردش میکرد و شلاقی در دست میگرفت و محل کار او در مسجد جامع شهر بود .

در این اداره که زیر نظر دادگستری قرار داشت

نام تبهکاران و نکوکاران در دفتر مخصوصی به

ثبت میرسید و دادرسان پیش از شنیدن گواهی

گواهان بآن اداره مراجعه کرده پیشینه شهودرامیخواستند همچنین اسناد

معاملات قطعی و شرطی ، وام و اجاره در دفتری جداگانه ثبت میشد .

این منصب از زمان معاویه خلیفه اموی برای

عظمت و رعایت جاه و جلال دستگاه خلافت

معدل یاد دفتر ثبت

اسناد

حاجب یا دربان

برقرار گردیده بود در حالی که دوران خلفای راشدین مردم از هر طبقه و گروه بدون واسطه با خلیفه وقت ملاقات کرده و از او دادخواهی میکردند. وظیفه حاجب راهنمایی مردم به بار عام یا خاص دربار بود و معمولاً دربانان از طبقه بزرگان و اشخاص برجسته کشور مانند محمد بن خالد برمکی و فضل بن ربیع انتخاب میشدند.

حارس یا نگهبان نگهبانان شخصی خلیفه از سایر درباریان و ندیمان جدا بودند و میبایستی از هر جهت مورد اعتماد و اطمینان کامل باشند چنانکه هر ثمة بن اعین رئیس نگهبانان هارون بواسطه خدمات صادقانه خود تا فرماندهی کل ارتش ارتقاء مقام یافت.

والی و عامل در درجه اول مأمور برقراری امنیت و آرامش کشور و وصول مالیات از مردم بودند و در صدر اسلام این اصول نیز رعایت میشد ولی بنی امیه این قاعده را برهم زده و طبق تقسیمات جغرافیایی بخشداران و فرماندارانی تعیین کردند که زیر نظر والی یا استاندار و وظایف خود را انجام میدادند. بیشتر استانداران^{۱۱۳} عصر عباسی از شاهزادگان و نزدیکان خلیفه انتخاب میشدند و وظایف عمده آنها عبارت بود از:

۱ - انتظامات لشکری ۲ - جمع آوری مالیات و زکوة توسط فرمانداران ۳ - تبلیغات مذهبی ۴ - اجرای احکام شریعت ۵ - امامت جماعت مسلمین ۶ - تنظیم کاروانهای حج ۷ - رسیدگی بکارهای عمومی.

خدمتکاران گذشته از کنیزان سیاه و سفید و غلامان زر خرید و خواجه سرایان بی شمار دربار، برای هر یک از کارها و خدمات شخصی خلیفه حتی برای کفش برداری او خدمتکارانی بر سر خدمت بودند.

۱۴- کارنامه‌های علمی یحیی- ترجمه کتابها از

سانسکریت، فارسی و یونانی- اشاعه

علوم و فنون

در دوران خلافت هارون علاوه بر انتظامات کشوری و بخششهای شاهانه چیزی که بیشتر باعث معروفیت یحیی برمکی در آن عصر گردید کارنامه‌های فرهنگی و تشکیل مجالس علمی و ادبی او بود که در آنجا ادبا و شعرا و دانشمندان را جمع میکرد سپس به مناظره و مباحثه می‌پرداختند.

عرب از روزگاران دراز بداشتن ذوق ادبی شهرت
عصر جاهلیت
داشت و در فن شعر و خطابه سرآمد بسیاری
از ملل دیگر بود. زبان عربی نزد ملت‌های سامی کم و بیش حکم
ام‌الاسنه یا مادرزبانها را داشت و زبانهای فنی و حمیری که نمونه-
هایی از آنها روی سنگ نبشته‌ها موجود است، از شاخه‌های عربی
یعنی همان زبان قبیله قریش بشمار میرفت و امتیاز آن بر سایر زبانها از
آن جهت بود که قرآن کریم بدین زبان بر پیغمبر اسلام نازل گردیده بود.
دوره اول عصر جاهلیت که تا قرن پنجم میلادی ادامه داشت دوره

ایست که سخن سرایان عرب با رجز خوانی‌ها و حماسه‌سرایی‌ها به نیاکان خود افتخار می‌ورزیدند ولی اثر مهمی از آن دوره بدست ما نرسیده است زیرا آنها بیشتر به نیروی حافظه تکیه نموده و کمتر سخنان منظوم شعر و علوم و فنون عصر خود را یاد داشت می‌کردند، در حالی که از آثار عصر دوم جاهلیت (۶۰۹ - ۸۰۱) دانشمندان بصره و کوفه ذخائر گرانبهایی را برای مایه‌ادگار گذارده‌اند.

قوم عرب غیر از شعر و خطابه به بسیاری از علوم دیگر مانند جغرافیا، ستاره‌شناسی، هواشناسی، علم انساب، پزشکی، دامپزشکی، طالع‌بینی و کهنات، عرافت (غیب‌گوئی)، قیافه‌شناسی، تعبیر خواب، فال‌نیک و بدگرفتن، آشنائی داشتند. هر یک از شاعران یک‌راوی برای خواندن اشعار خود داشت که در سفر و حضر همراه او بود.

پس از طلوع اسلام آنچه از علوم عصر جاهلیت که بر خلاف آئین تازه بود خود بخود از میان رفت و بر اثر نزول قرآن کریم علوم و فنون جدیدی پیدایش یافت.

عهد مقدس رسالت بسیار کوتاه و بیشتر آن در جنگ با کفار و مشرکین و تبلیغ و اشاعت کیش اسلام سپری گشت ولی در همان مدت کوتاه از نظر تهذیب اخلاق، اشاعه عدل و داد و بسط دانش و بینش نتایج بسیار نیکوبه بار آورد.

عهد رسالت

آن عصر که از سال ۱۱ تا ۴۰ هـ. ادامه داشت دوران **عصر خلقای راشدین** کشور گشائی و پیروزی و انتظامات داخلی بود پیروی از تعلیمات قرآن کریم، توجه به ادبیات، حدیث و فقه در همان دوره آغاز گردید. بیشتر سالخوردگان مسائل قرآن و اطلاعات عمومی

را به نونهالان می آموختند و توجه آنها به شعر و شاعری بجائی رسید که گفته مشهور **الشعر دیوان العرب** را شمار خود قرار دادند. و در همان فاصله بود که مسلمانان به افکار فلسفی حکمای یونان آشنائی پیدا کردند چنانکه پس از فتح مصر بدست **عمر و بن عاص** فیلسوف مسیحی **جان** معروف به **یحیی نحوی** بملاقاتش رفت و **عمر و باگرمی** زیاد او را پذیرفت و از بیاناتش بسیار استفاده نمود. ابن العبری در باره این برخورد اینطور مینویسد:

<p>وَدَخَلَ عَلَيَّ عُمَرُ وَوَقَدْ عَرَفَ مَنْ وَضَعَهُ مِنَ الْعُلُومِ فَأَكْرَمَهُ عُمَرُ وَوَسَّعَ مِن الْمَسَائِلِ الْفَلَسْفِيَّةِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ الْعَرَبُ جَاءَتْهَا مَاهِلَةً</p>	<p>یحیی نحوی بر عمر و عاص وارد شد و چون از مراتب علمی او آگاه بود وی را مورد احترام قرار داد و از زبان یحیی سخنان حکیمانه شنید که عرب بدان آشنائی نداشتند و از بیاناتش بشگفت آمد.</p>
---	--

ابن ندیم نیز در تأیید گفته او مینویسد: «وَلَمَّا فَتَحَتْ مِصْرَ عَلَيَّ فَدَعَمَرُ
ابن العاص دخل اليه واكرمه ورأى له موضعا: پس از آنکه **عمر و** مصر را گشود
یحیی نحوی بدیدارش رفت و **عمر و** احترام زیاد در حقش نمود و او
را گرامی داشت .. از آن تاریخ دانشمندان و بزرگان عرب با دیده
احترام به فلاسفه یونان نگریسته و برای ترجمه کتابهای یونانی به عربی
زحمات زیاد بر خود هموار کردند... ولی قاضی **صاعد اندلسی** بر خلاف
این دو مورخ به بیگانگان توجهی نداشتند و فقط شیفته قرآن و زبان عربی
بودند .. البته علم پزشکی که از زمانهای بسیار قدیم شناخته شده از سایر
علوم مستثنی بود و هنوز مراحل نخستین خود را می پیمود.»

خلافت بنی‌امیه چنانکه در پیش اشاره کردیم معاویه بنیان‌گزار سلسله بنی‌امیه بود. در عصر او مردم شامات تحت تأثیر تمدن رومی قرار گرفته و دانشمندان مسیحی که زبانهای عربی و یونانی می‌دانستند در دربار او جمع شده مقدمات يك جنبش فکری را فراهم ساختند. اعراب با آنکه به شعر و شاعری اهمیت زیاد میدادند ولی اهمیت زبانهای بیگانه را از نظر دور نمیداشتند، شماره زیادی از دانشمندان عیسائی و یهودی در دستگاه حکومت و یا بیمارستانها^{۱۱۵} خدمت میکردند. ابن‌آثال^{۱۱۶} یکی از پزشکان نامی آن عصر بود که چند کتاب پزشکی یونانی را به عربی ترجمه نمود و در ادویه مفرد و مرکبها اطلاعات کامل داشت. پزشک دیگری بنام تیودور مسیحی^{۱۱۷} پزشک مخصوص حجاج بن یوسف بود و چون حجاج عادت بد گل خوردی داشت روزی از او خواست تا این عادت زشت را از سرش بدر کند در جوابش گفت عزیزمه مشک اینها الامیر یعنی اراده استوار چون تسو امیری در علاج آن کافی است.

پس از معاویه و یزید، ابوهاشم معروف به حکیم آل مروان کردهی از دانشمندان یونانی، سریانی و قبطی را از مصر و اسکندریه به دمشق دعوت کرد تا بترجمه کتابهای پزشکی، ستاره شناسی و کیمیا پردازند و بگفتند این ندیم: هذا اول نقل فی الاسلام من لغته الی لغته این نخستین ترجمه از زبانهای بیگانه در عالم اسلام بود. بعد عاسر جوویه^{۱۱۸} پزشک یهودی اهل بصره بدستور مروان حکم کتاب قرابادین را از سریانی به عربی ترجمه کرد و ترجمه او در کتابخانه خلافت بود تا آنکه بدستور عمر بن عبدالعزیز نسخه‌هایی از آن رونویس شده در

سراسر کشور پخش گردید و نیز **عبدالملك بن جبر** استاد زبان یونانی مدرس اسکندریه را بریاست پزشکان دربار انتخاب کرد. در زمان **هشام بن عبدالملك** بسیاری از ذخایر تاریخی ایران و نامه‌های اسکندر به ارسطو ترجمه گردید. و این نهضت فکری در دوره امویان همچنان ادامه داشت و در نتیجه گنجینه گرانبهای شامل تاریخ، اشعار، لغت، انساب، ایام عرب، سوانح عمری، تفسیر، حدیث و فقه و مقداری ترجمه کتابهای علمی و فلسفی و پزشکی فراهم گردید.

پس از انتقال خلافت به عباسیان، ابو جعفر عباسیان

منصور بغداد را مرکز خلافت قرار داد و گروهی

از دانشمندان برجسته یهود، عیسائی و ایرانیان را در دربار جمع نمود و

کتابهای فلسفی و پزشکی و ستاره شناسی زیادی که از قیصر روم^{۱۱۹}

خواسته بود، در اختیار آنان گذارد آنگاه دستور داد تا یک شورای^{۱۲۰}

پزشکی زیر نظر **فرات بن شحناثا** تشکیل گردد تا پزشکان پس از شور و

تبادل نظر بدرمان پیردازند و نیز کتابهای سودمند را عبری ترجمه نمایند.

در زمان **منصور** دکانهای کتاب فروشی و کاغذ فروشی بغداد رونق خاصی

پیدا کرد و **سوق الوراقین**^{۱۲۱} یکی از بازارهای بزرگ و معتبر آن

شهر گردید، این سوداگران نسخه‌های کمیاب را رونویس کرده بدوستانان

کتاب میفروختند حتی بیشتر از دانشمندان آن عصر زندگانی خود را از

اینراه تأمین میکردند و حرفه آنها تا قرن هفتم هجری مشربان فراوان

داشت. یکی دیگر از دلخواهنگان علوم و فنون عصر عباسی **کتاب بیت الحکمه**

را زیر نظر داشت و همواره مترجمین را بترجمه کتابهای پزشکی و

فلسفی تشویق مینمود **یحیی برمکی** بود که مادر فصلهای آینده این

کتاب داستان خدمات او را باطلاع خوانندگان میرسانیم .

بطور خلاصه تہذیب یا زندگانی روحانی اسلام کہ از عہد رسالت آغاز گردیدہ و امور مادی و دنیائی کہ از زمان معاویہ مورد توجہ قرار گرفتہ بود ، در عہد عباسیان رو بہ تکمیل نہاد . علم کلام پایہ گذاری شد ، بسیاری از مسائل عقلی و فلسفی حلاجی گردید ، بغداد مرکز علوم و فنون و صنایع گوناگون قرار گرفت ، حتی پس از زوال خلافت و تاسیس حکومتہای ملوک الطوائفی تمدن درخشان اسلام همچنان مدارج عمود را می پیمود و تمام این ترقیات در پرتو تعالیم قرآن کریم کہ در شرق و غرب دنیا پیروان زیاد برای خود پیدا کردہ بود ، صورت گرفت .

روابط بازرگانی میان عربستان و ہندوستان ہمیشہای علمی ہند

از ہزاران سال پیش برقرار بود ولی پس از انتقال مرکز خلافت بہ بغداد دانشمندان ہندی فرصت مناسبی برای عرضہ داشت حکمت و علوم خود پیدا کردند . مبادلہ افکار علمی کہ از زمان منصور آغاز گردیدہ بود با ورود یک ہیئت علمی از سند بہ بغداد استوارتر گردید . علت دیگر تحکیم مناسبات آن بود چون ہارون در آغاز خلافت خود بہ بیماری سختی دوچار گردید و پزشکان از عہدہ علاجش بر نیامدند یحیی برمکی یک پزشک ہندی را بنام منکھ ۱۹۱۰ ید بہ بغداد دعوت کرد . در آن تاریخ مناسبات فرمانروایان ہند با خلفا بسیار دوستانہ بود و نامہائی میان آنها رد و بدل میشد . ہارون بر اثر درمان منکھ شفا یافت و بہ یحیی دستور داد تا او را در زمرہ ندیمان و سرپرست بیمارستان مرکزی بغداد قرار دہد و نیز چند کتاب پزشکی را از سانسکریت برایش ترجمہ نماید .

تاریخ پزشکی

بطوریکه میگویند فن پزشکی از شش هزار سال پیش از میلاد در دنیا شناخته شده و بنیاد گذار آن کلدانیان بوده اند ولی مردم هندوستان ادعای حق تقدم دارند و میگویند مصریان قدیم نیز این فن را از آنان اقتباس کرده اند. اما از نظر عقل و منطق میتوانیم بگوئیم که هر قومی روش و تجربیات خاصی در تشخیص بیماریها و درمان آنها از خود داشته اند و بدون شك کلدانیان، هندیها، مصریان و اعراب از قدیمی ترین اقوامی هستند که اصول و قواعد پزشکی را جمع آوری نموده و هر کدام از آنها از تجربیات دیگری بهره برداری کرده اند.

کتابهای پزشکی هند (ویدک) که در زمان عباسیان و بدستور یحیی برمکی از سانسکریت به عربی ترجمه گردید گرچه انگشت شمار بود ولی روی مرفته يك ذخیره نفیس علمی بشمار میرفت و آنها عبارت بود از:

۱ - سر و فی الطب یا علاجات الادواء و معرفة علاجها ترجمه از شسترت سنگهتا. نویسنده این کتاب از پزشکان عالی مقام هند بود و این اثر او را در ردیف قانون ابوعلی سینا قرار داده اند از اقسام ناخوشیها و طرز معالجه آنها را با زبان ساده در این کتاب توصیف میکند و متنگه پزشك درباری نیز آن را برای یحیی بفارسی ترجمه نمود.

۲ - ندان یا تشخیص چهار صد گونه ناخوشی و درمان آنها

۳ - کتابی راجع به گیاهان داروئی هند که شکل ۱۲۲ هر گیاهی در آن ترسیم شده و رنگ اصلی برگها و گلها را بخوبی نشان میداد.

۴ - قرابادین تألیف اهرن قس که وسیله ماسر جو به از زبان سریانی

عربی ترجمه گردید .

۴ - کتاب السموم تألیف شافق هندی که نویسنده انواع و اقسام زهرها و مازهای سمی را در آن شرح داده و توسط ابو حاتم بلخی ترجمه گردید .

۵ - عطریات یا دستور عرق کشی و تهیه عطر گلها و ازان جمله عطر برمکی و نیز کتابی از چرک پزشک معروف هندی که بزبانهای فارسی و عربی ترجمه گردید .

بگفته بسیاری از تاریخ نویسان و جهانگردان پزشکان هندی پس از تأسیس درمانگاهها در بغداد بیماران را با گیاههای دارویی معالجه نموده و ادویه زیر را برای مصرف درخوراکی و بهجت و بز مردم تجویز میکردند:

هلبله . بدبله . آمده . فلفل . قمر هندی . فیلوفر . لیمو . نارگیل . جوز جودا . قردقل . زعفران . هل . خردل و غیره .

شماره بسیاری از دانشمندان و پزشکان و ستاره شناسان هندی به بغداد آمدند و در اثر تشویق برمکیان خدمات شایانی به نهضت علمی و فکری مسلمانان انجام دادند که مشهورترین آنها عبارت بودند از: سالته یا صالح که پس از چند سال اقامت از کیش پدران خود دست کشید و اسلام اختیار نمود ، آبندهن که مسلمانان او را ابن دهن مینامند و بدستور خلیفه بریاست بیمارستانهای بغداد برقرار گردید و چند کتاب علمی از سانسکریت عربی ترجمه نمود ، سنگهن ، جودر ، بهلا و سنگک که هر کدام از آنها در نجوم و پزشکی و فلسفه شهرت داشتند و کتابهای النمودار فی الاعمار ، اسرار الموالید (رازهای پیدایش) و کتاب القرانات الکبیر و الصغیر را از هندی عربی ترجمه کردند و گروه